

نوروز در زمان ساسانیان

م جشن نوروز یکی از کهن‌ترین آداب نژاد ایرانیست و هرچند که در اوستا تصریحی بدان نیست ولی از قراین پیداست که چون نوروز در روز هرمزد از ماه فروردین واقع میشود و نام آن‌روز نام‌بزرگ‌ترین مبداء‌مذهب زرتشتست جشن نوروز از آئین‌های قدیم مذهب پدران ما بوده است و چون اطلاعات دقیقی که از ایران قدیم داریم منحصر بدوره ساسانیانست نمی‌دانیم که در زمانهای پیش از آن و مخصوصاً در عهد هخامنشیان آئین نوروز در دربار ایران چه بوده است. چیزی که مسلمست اینست که نوروز جزو عقاید بسیار قدیم نژاد ایرانیست و آنرا در افسانه‌های باستانی خود داخل کرده‌اند چنانکه معتقد بودند نوروز از زمان کیخسرو بوده است و می‌گفتند نخستین کسی که نوروز را بنا گذاشت و کاخهای پادشاهان ساخت و پایه پادشاهی را استوار کرد و سیم و زر و فلز بر آورد و از آهن آلات ساخت و ستور را راهوار کرد و مروارید بر آورد و مشک و عنبر و بوی خوش بکار برد و کاخها ساخت و صنایع آموخت و جویها روان کرد کیخسرو بن پرویز جهان‌بن ارفخشذ بن سام بن نوح بود و در آن زمان در روز نوروز اقلیم ایران شهر آبادان شد و آن نخستین روزی بود که پادشاهی او رونق یافت و آراسته شد و نیز می‌گفتند که نوروز از جرم مانده است و مهرگان از آفریدون و نوروز دوهزار و پنجاه سال زودتر از مهرگان معمول شده است و جرم ایام نوروز را بخش کرد و پنج روز نخستین آنرا برای اشراف گذاشت و پس از آن پنج روز نوروز شاهی که در آن پنج روز بیدار بماند و نماز گزارد و پس از آن پنج‌روز

برای خدمت گزاران پادشاه و پنج روز برای مختصان پادشاه و پنج روز برای سپاه خود و پنج روز برای فرومایگان که روی هم رفته سی روز باشد (۱) و نیز عقیده داشتند که چون سلیمان پیامبر انگشتی خویش را گم کرد و پادشاهی از دست او رفت پس از چهل روز آنرا باز یافت و فره پشین بدو باز گشت و پادشاهان نزد وی شدند و مرغان برو باز گشتند و ایرانیان گفتند «نوروز آمد» و آن روز را نوروز خواندند و سلیمان باد را فرمان داد که وی را برد و پرستویی پیشباز او رفت گفت ای پادشاه مرا آشیانه ایست که در آن تخم نهاده ام . فرود آی نانشکن و چون وی فرود آمد پرستو با نوک خویش آب آورد و آن آب برو پاشید و ران ملخی او را پیشکش کرد و سبب ریختن آب و پیشکش کردن در نوروز همینست و بعضی از دانشمندان ایران گفته اند که سبب آنکه این روز را نوروز خواندند آن بود که صائبان در روزگار ظهمرث پدید آمدند و چون جمشید پادشاهی رسید دین راتازه کرد و چون نوروز روز نوین بود آنرا جشن گرفتند و نیز درین باب گفته اند که چون جمشید گوساله ماده را گرفت بر آن نشست و جن و شیاطین او را از دماوند تا بابل در يك روز بهوا بردند و چون مردم این شگفتی دیدند آن روز را جشن گرفتند و دیگران پنداشته اند که جم در شهرها می گردید و چون خواست باذربایجان اندر شود بر تختی از زر نشست و مردم وی را بدوش می بردند و چون فروغ خورشید برو تایید و مردم او را بدیدند وی را بزرگ داشتند و بدان شادی کردند و آن روز را جشن گرفتند و در آن روز در میان مردم آئین شد که يك دیگرشکر

۳۲۰

دادند و سبب آن چنانکه آذرباد مؤبد بغداد گفته است بدین گونه است که نیشکر در دیار جم روزنوروز آشکار شد و از آن پیش آن را نمی شناختند و چون اونائی بر آب بدید که چیزی از شیرۀ آن می تراود بچشید و در آن شیرینی گوارنده یافت فرمان داد که آب آن بگیرند و از آن شکر بدید آمد و روز ششم از نوروز که روز خرداد باشد نوروز بزرگ بود و در میان ایرانیان جشنی بزرگ بشمار میرفت و گویند که درین روز خدای از آفرینش موجودات بیآسود زیرا که بازسین روز ششگانه بود و در آن روز کیوان را بیافرید و نیکترین ساعات آن ساعات کیوان باشد و گویند درین روز مناجات زرادشت نزد خدای پذیرفته شد و کیخسرو با آسمان رفت و در آنروز نیک بختی را در میان مردم زمین بخش کردند و بهمین جهت ایرانیان آنرا «روز آرزو» نامیدند. صاحبان نیرنگ گفته اند که هر کس بامداد نوروز پیش از سخن گفتن سه بار با زبان خویش انگبین بردارد و با سه پاره شمع بخورد درمان هر دردی باشد و نیز ایشان گفته اند که هر کس بامداد آن روز پیش از سخن گفتن شکر بمزد و خویش را بروغن اندوده کند در آن سال هر بلائی از او باز گردد و گفته اند که در بامداد نوروز در کوه فوشنچ کسی خاموش دیده می شود که پاره ای از رخام بدست دارد و ساعتی پدید آید پس نا پیدا شود و دیگر چنان نبینند و ذادویه در کتاب خویش آورده است که سبب آن برآمدن آفتابست از سوی نیمروز و هم گفته اند که چون ابلیس پدید برکت را از میان برد تاجائی که مردم از خوردنی و نوشیدنی سست شدند و باد را از وزیدن باز داشت و درختان خشک شدند و چندان نمانده بود که جهان بیهوده گردد و جم بفرمان و راهنمائی یزدان از سوی نیمروز

یامد و آهنگ گریز گاه ابلیس کرد و چندی آنجا بماند تا آن حال دگرگونه شد و مردم باعتدال و برکت بازگشتند و از آسیب برهیدند درین میان جبر بجهان بازگشت و چون آفتابی که ازو فروغ بتابد آن روز پدیدار گشت و وی چون خورشید فروزان بود و مردم از دوخورشید در شگفت شدند و هرچه چوب خشک بود سبز گشت و مردم گفتند «روز نو» و هر کسی از مردم در تثنی جو کاشت برای تبرک آن پس این آئین بازماند که درین روز گرداگرد سرای هفت گونه از غلات بر هفت استوانه میکاشتند و درین روز هر جم فرمود تا بناهای کهن را که برگورها بود ویران کنند و بنای دیگری نسازند و این آئین ایشان را بماند تا از بیماری ها و فرتوتی و رشک و نیستی و اندوه و سوک برهند و در مدت پادشاهی او نه جانوری کشته شد و نه بمرد تا اینکه یوراسب خواهرزاده وی بجای او نشست و او را بکشت و برملکش دست یافت و شماره مردم بسیار شد تا اینکه زمین بریشان تنگ شد و خدای آنها سه برابر فراخ تر کرد و ایشان را فرمود تا خویش را بآب بشویند تا از گناه پاک شوند و ایشان هر سال چنین کردند تا خدای شش آفت را ازیشان باز گرداند و گروهی انگاشته اند که جم بکندن جویها فرمان داد و درین روز آب روان شد و مردم از سبزی شادی کردند و بدین آب خود را شستند و فرزند از آئین پدر تبرک کرد و بعضی گفته اند که روان کننده آب در جویها زو بود پس از آنکه افراسیاب آبادانی های ایران شهر را ویران کرد و گویند سبب شست و شوی در آب آنست که این روز از آن هرمزد باشد و او فرشته آبهاست و آب بدو باز بسته است و بهمین جهت مردم درین روز نزدیک بر آمدن سپیده دم برخیزند

و در آب آبدانها و کاریزها خویش را بشویند و بسا که نزدیک آبهای روان شوند و خویشتن را شاد دارند و تبرک جویند بدفع کردن آفات و در آن روز آب بر یکدیگر ریزند و گویند سبب آنستکه باران روزگاری دراز از ایرانشهر دریغ کرد و چون جمشید هم چنانکه گفته شد بتخت نشست بارانی بسیار بیارید و مردم آن آب را بريك دیگر ریختند و تبرک کردند و این آئین ایشان را بماند و نیز گفته اند که ریختن آن بجای پاکیزه گردانیدنست از آنچه از دود و چرك و مانند آن بر تن نشسته باشد که هوا انرا دفع نتواند و انگیزه بیماریها شود و درین روز جم مقایر اشیاء را بیرون آورد و پس از او پادشاهان شگون گرفتند و آنچه از کاغذ و پوست بدان برای نوشتن نامهها در افاق نیازمند بودند فراهم میکردند و انرا بفارسی «اسفیدانوشت» میگفتند و پس از جم پادشاهان تمام اینماه فروردین را جشنها گرفتند و آنرا شش دوره کردند پنج روز نخستین برای پادشاهان و پنج روز دوم برای اشراف و پنج روز سوم برای خدمت گزاران پادشاهان و پنج روز چهارم برای حاشیه پادشاهان و پنج روز پنجم برای عامه و پنج روز ششم برای فرومایگان و گویند کسی که میان دو نوروز راهبم پیوست هر مزین شاپور بود و او تمام روزهایی را که در میان دو نوروز بود جشن گرفت و در جاهای بلند آتش افروخت تا بدان شگون گیرد و آئین پادشاهان ایران (اکاسره) درین روزهای پنجگانه چنان بود که روز نخست مردم را با خویش می نشاندند و نیکو میداشتند و روز دوم هر کس که جاه بیشتر داشت از دهقانان و مردم خاندان دار با او می نشستند و روز سوم سواران (اساوره) و مؤبدان بزرگ و روز چهارم کسانی که از خاندان و نزدیکان وی بودند و روز پنجم فرزندان او و با هر کس آنچه از نیکو داشت

می‌سزید می‌کردند و چون روز ششم می‌رسید پادشاه خویشتن را نوروز می‌گرفت و تنها کسی نزد او میشد که همنشین او بود و می‌فرمود پیشکش را بنا بر جاه پیشکش کنندگان نزد او می‌بردند و آنچه میخواست از آن میبخشید و آنچه میخواست بگنج خویش میفرستاد (۱).

نوروز در میان ایرانیان شش روز بود و چنان میدانستند که آن روزیست که خدای در آن روشنائی آفریده است و نخستین زمانیست که در آن چرخ گردان بگردش آغاز کرده است و آغاز آن روز اول از فروردین ماه بود که نخستین ماه بر آئین ایشان باشد و روز ششم را نوروز بزرگ میخواندند و خسروان (اکاسره) در پنج روز نخستین آرزوی مردم را بر میآوردند و در روز ششم با خویش خلوت می‌کردند و خوی ایشان چنان بود که شبانه مردی نیکو روی نزد پادشاه میشد و بر در میایستاد تا بامداد و چون بامداد میشد اندرون میآمد بی آنکه شاه ویرا بخواند و می‌ایستاد تا آنکه پادشاه او را می‌دید و چون پادشاه او را می‌دید می‌گفت تو که ای و از کجا آمده‌ای و چه می‌خواهی و نامت چیست و بچه اندرون آمدی و با تو چیست؟ پس او می‌گفت من منصورم و نام من مبارکت و از سوی خدا آمده‌ام و ترا پادشاهی بنیک‌بختی و نوش و تن درستی خواهانم و بامن سال نویست، پس او می‌نشست و پس از او مردی می‌آمد که با او خوانی سیمین بود و بر آن گندم و جو و نخود و لپه و کنجد و برنج از هر کدام هفت خوشه و هفت دانه و پاره‌ای از شکر و دیناری و درهمی نیکو و آن‌خوان در میان دو دست پادشاه می‌نهاد پس پیشکش‌ها را نزد پادشاه می‌آوردند و نخستین کس که با پیشکش می‌شد وزیرش بود و پس از صاحب

خراج و سپس صاحب معونت پس دیگر مردم بر مراتب خویش پس نزد پادشاه گرده نانی بزرگ می آوردند که ازین دانها پخته بودند و بر سبدي نهاده و وی از آن می خورد و از آنچه فراهم بود می چشید و می گفت این روز نو از ماه نو از سال نو است و نیازمند بدانیم که آنچه زمانه آنرا کهن کرده است نو کنیم و مردم را نیکو بداریم پس سوی بزرگان دولت خویش مینگرست و ایشان را مبارکباد می گفت و آنچه از پیشکشها بدورسیده بود در میان ایشان پراکنده می کرد و اما عامه مردم ایران آئین ایشان چنین بود که شب پیش از آن آتش می افروختند و بامداد آب بر يك دیگر می ریختند و می پنداشتند که افروختن آتش گندهائی را که زمستان درهوا گذاشته بود از میان می برد و ریختن آب برای پاک کردن تنها از دود آتش بود و فیروزین یزدگرد چون بساختن جی که اصفهان قدیم بود فرمان داد هفت سال باران نیامد و چون درین روز بیارید آب بر تنهای خود ریختند و هر سال ایشان را آئین بماند (۱).

۳۲۵

حافظ (۲) در باب آئین نوروز و مهرگان در زمان ساسانیان می نویسد که پادشاه چون زیور خود در بر می کرد و مجلس خود را می آراست مردی نزد او می شد که نامی پسندیده و روئی خوش و زبانی چرب داشت و روبروی شاه می ایستاد و وی را می گفت مرا اذن دهی که اندر آیم و وی او را می پرسید از کجائی و از کجا آمده ای و بکجا خواهی شدن و با تو که بود و با که آمدی و با تو چیست و او می گفت من از سوی دو همایون آمدم و نزد دو نیک بخت خواهر شدن و هر که فیروزمند بود بامن بیامد و نام من خجسته است و با خود سال نو آورده ام و پادشاه را

(۱) دمشقی - نخبه الدهر - چاپ لیبزیک ۱۹۲۳ - ص ۱۷۸ - ۲۷۹

(۲) کتاب المحاسن والاضداد - ص ۲۷۴ - ۲۷۷

مژده و درود آورده ام و پادشاه او را می گفت اندر آی و وی میان دودست پادشاه خوانی می نهاد بر آن گرده نانی نهاده که از آن گونه گون دانهها پخته بودند چون گندم و جو و ارزن و ذرت و نخود و عدس و برنج و کنجد و باقلی و لوبیا و از هر گونه ازین دانهها هفت دانه گرد کرده بودند و آنرا گرداگرد خوان نهاده و در میان آن هفت شاخه از درختان گذاشته بودند که بدان و نام آن فال نیک می زدند و بدیدار آن تبرک می کردند مانند بان و زیتون و آبی و انار و بعضی از آنرا بیک برش و بعضی را بدوبرش و بعضی را بسه برش بریده بودند و هرچوبی را بنام یک شهر از شهرستانها قرار داده بودند و جا بجای آن نوشته بودند ابزود (افزود) و ابزاید (افزاید) و ابزون (افزون) و بروار (پروار) و قراخی و فراهیه (فرهی) و هفت کف گیرسفید نهاده بودند و درهم های سفید که در همان سال زده بودند و دیناری نو و دسته ای از اسفند و همه اینهارا شاه برمی گرفت و بدان بر جاودانی پادشاهی و نیکبختی و عزت پادشاه دعا میکردند و آن روز را بخوبی می گذرانند و بچیزی که ناپسند بود آغاز نمی کردند و نخستین چیزی که نزد پادشاه می بردند صینی از زر یا سیم بود که بر آن شکر سفید و جوز هندی پوست کنده تازه و جامهای زریا سیم بود و او از شیر تازه آغاز می کرد که در آن خرماهای تازه ریخته بودند و آن خرماها را با نارگیل می خورد و کسی را که دوست تر می داشت از آن می داد و آنچه از شیرینی بیشتر دوست می داشت می خورد و هر روزی از روزهای نوروز بازی سفید پرواز می دادند و هر کس می خواست نوروز را بشگون آغاز کند لقمه ای از شیر ناب تازه و پنیر تازه می خورد و تمام پادشاهان ایران بدین تبرک می کردند و هر روز نوروز آبی در کوزه ای از آهن

یا سیم همی ریختند و میگفتند که این دو نیک بخت در آن پنهانند و این دو میمون در آتند و بر گردن آن کوزه پاره ای از یاقوت سبز میافکندند که بر رشته زرین کشیده بودند و در آن مهره ای از زبرجد سبز کشیده و این آب میبایست دست نخورده و از سرایها و آسیابها نگذشته باشد و چون نوروز بشنبه میافتاد پادشاه رأس الجالوت (۱) را بیچاره هزار در هم فرمان میداد و سبب آنرا نمیدانستند زیرا که این آئین بدیشان رسیده بود و مانده جزیه شده ؛ بیست و پنج روز پیش از نوروز در صحن سرای پادشاه دوازده استوانه از شیر میگذاشتند و در یکی از آن استوانها گندم و در دیگری جو و در دیگری برنج و در دیگری عدس و در دیگری باقلی و در دیگری قرطم و در دیگری بان و در دیگری ذرت و در دیگری لوبیا و در دیگری نخود و در دیگری کهنجد و در دیگری ماش میکاشتند و آنرا درو نمیکردند مگر با ساز و آواز و شادی و روز ششم از روزهای نوروز که آنرا میدروند در مجلس بر اکنده می کردند و تا روز مهراز ماه فروردین از میان نمی بردند و چون این دانه را میکاشتند بآن فال نیک میزدند و می گفتند آن نیکوتر گیاهست و از آن به نیست و آن دلیل بر نیکو بر آمدن گیاهی بود که در آن سال از آن میکاشتند و پادشاه مخصوصاً از دیدار گیاه جو تبرک میکرد و پیشوای تیراندازان پادشاه را در نوروز کمانی و پنج تیر میرد و پادشاه بر لیموئی که بر در سرای نهاده بودند نشانه میکرد و آنچه در حضور پادشاه بر آن تغنی میکردند غناء مخاطبت و آغانی بهار و آغانی دیگر بود که در آن از تنومندان یاد

(۱) ظاهراً مراد جاحظ از رأس الجالوت ، پیشوای یهودست و اینکه

اگر نوروز بشنبه میافتاد ازو خراجی میگرفتند شاید از آن جهت بوده است که شنبه روز تعطیل مذهبی یهودست

میکردند و آن سرودها را آفرین و خسروانی و ماذر استانی و فلهبد میخواندند و کسی که بیشتر سرودهای ایرانیان را ساخته است فلهبدست در زمان خسرو پرویز و او از مردم مرو بود و از سرودهای وی ستایش های پادشاهست و یاد روزهای او و مجالس و فتوح او و این بمنزله شعر در سخن تازیانست که بر آن الحان ساخته است و برای هر روزی شعری دیگر و آهنگی نیکو ساخته بود و در میان آن سرودهایی بود که بدان پادشاه را دل میربود و بمرزبانان (مرزبانه) او و پیشوایان ویرا مهربان میکرد و برای گنه کاران بخشش میخواست و چون حادثه ای روی میداد یا خبری میرسید که از گفتن آن پادشاه کراهت داشتند برای آن شعری میسرود و آهنگی میساخت چنانکه چون اسب خسرو پرویز شبیدین تپاه شد بگفتن آن دلیر نبودند و در آن باب وی سرودی ساخت و گفت که آن اسب در پایگاه خود فتاده است و پاهای او گسترده شده و گیاه نمیخورد و نمی جنبید . پادشاه گفت پس آن اسب تپاه شده است و وی گفت ای پادشاه تو این گفتمی و من نگفتم .

۳۲۸

سبب ریختن آب - گویند که سبب ریختن آب بدین گونه است که نخستین کسی که پیش از مسیح در گاهواره سخن گفت زوبن طهمست بود و چون پدرش از قحط شدید بمرد که بر اقالیم روی داده بود و او سخن گفت و خدای حاجت او بر آورد و مردم از باران سیر آب شدند و زمین ایشان سبز گشت و ستور ایشان زنده بماند و ریختن آب را آئین کردند . . . و نیز از ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین آورده اند که درین باب گفت که گروهی از بنی اسرائیل را طاعون رسید و از شهر خویش هراسان بزمین عراق گریختند و خبر ایشان بکسری رسید و فرمود که ایشانرا حظیره ای بسازند و ایشانرا آنجا پناه دهند و چون آن حظیره

رسیدند بمردند و ایشان چهارهزار تن بودند پس خدای بر پیامبری که در آن زمان بود وحی فرستاد که چون جنک کردن فلان شهرها را بینی با بنی فلان بجنک ایشان رو ، آن پیامبر گفت خدایا چگونه با ایشان بجنک روم که ایشان مرده اند ، پس ، وحی آمد من ایشانرا زنده گردانم تا جنک کنند و بر دشمنان تو پیروز شوند و خدای شب باران فرستاد و چون بامداد شد ایشان زنده شده بودند و ایشان همانند که خدای دریشان گفته است : « المر تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذرالموت فقیال لهم الله موتوا ثم احیاهم » (۱) و گفت این گروه را از ازل آسیبی رسید و زمانی فرود آمدند و شهر ایشان ویران شد و آن روز از باران سیراب شدند و شهرهای ایشان سبز گشت و ایرانیان آنرا آئین قرار دادند ،

۳۲۹

نیز جاحظ (۲) در باب آئین هدایای نوروز که در زمان ساسانیان متداول بوده است می نویسد : از آداب نوروز پیشباز رفتن سال و آغاز کردن خراج و فرستادن و عوض کردن عمل و زدن سکه و پاک کردن آتشکده ها و ریختن آب و سوختن اسفند و قربانی کردن و بنانهادن و مانند آن بود . پادشاهان را خواص و عوام هدایا می بردند و آئین ایشان چنین بود که هرکس در طبقه بلند بود هرچه دوست تر می داشت نزد وی همان چیز می بردند و اگر مشك دوست می داشت مشك می بردند و نه بجز آن و اگر عنبر

(۱) آیه ۲۴۴ از سوره البقره یعنی آیا آن کسان را نمی بینی که از خانهای خویش بیرون شدند و هزاران بودند و از مرگ می گریختند و خدای ایشان را گفت بمیرید و مردند و پس ایشان را زنده کرد

(۲) کتاب التاج - چاپ قاهره - ۱۳۳۲ - ص ۱۴۶ - ۱۵۰

دوست می‌داشت عنبر پیشکش می‌کردند و اگر جامه‌های فاخر بود وی را جامها و تن پوش می‌بردند و اگر آن مرد از دلیران و سواران بود وی را اسبی یا نیزه‌ای و یا شمشیری هدیه می‌دادند و اگر تیر انداز بود تیری و اگر مالدار بود آئین چنان بود که وی را زروسیم می‌بردند و اگر از عمال پادشاهان بود و مواینید (۱) از سال پیشین داشت آن خراج گرد می‌آوردند و در طاقی از حریر چینی و نوارهای سیم و نخهای ابریشم و گرده عنبر می‌نهادند و وی را می‌بردند و هم چنین بود اگر کسی از عاملی می‌خواست که او را نفقه دهد و یا در کار خود وی را باز گذارد.

شاعران شعر و خطیبان خطبه و ندیمان چیزهای گران و نایاب و سبزی پیش‌رس پیشکش می‌کردند.

زنان خاص پادشاه و کنیزان وی را فرض بود هر چه او دوست تر داشت و برتر می‌شمرد بر و هدیه بپند هم چنانکه در باب مردان گفته شد، بجز آنکه بر هر زنی از زنان پادشاه که نزد او کنیز بود و می‌دانست که پادشاه بچه چیز گراننده است لازم می‌آمد که پیشکش خود را با بهترین حال و نیکوترین زیورهای خود به بهترین گونه‌ها نزد او برد و چون چنین می‌شد پادشاه را شرط بود که وی را بر زنان دیگر خویش برتری نهد و در جاه مخصوص گرداند و او را نیکوتر بدارد و پادشاه می‌دانست که آن زن بر تن خویش دشوار گرفته است و وی را چیزی پیشکش کرده است که جز چند تن زنان یارای آن ندارند. حق خدمت گزاران و مختصان پادشاه در چنین هدایا آن بود که چون آنها را بر پادشاه می‌گذرانند

(۳) مواینید بمعنی بقایای مالیاتی و مأخوذ از کلمه «مانده» فارسیست که

اعراب اخذ کرده و بصیغه جمع بکار برده اند رجوع شود بیاد داشت ذیل صحیفه

۱۴۷ از کتاب التاج چاپ قاهره (

و ارزش می کردند می بایست پسندیده آید .
 اگر بهای پیشکش ده هزار بود در دیوان مخصوص ثبت
 می کردند و خداوند آن هدیه را حقی می شناختند و اگر او را
 آسیبی می رسید یا اینکه بنائی می خواست نهادن یازنی خویشتن و پس
 خویش را می خواست گرفتن یا دختری را بشوهر می خواست دادن
 بر آن مال که وی در دیوان داشت می نگریستند و مردی برین
 کار گماشته بودند که مراعات این کار می کرد. پس بهای آن هدیه
 می نگریستند و اگر بهای آن ده هزار بود آنرا دو برابر میکردند
 تا حاجت او برگزارده شود و اگر مردی تیری یا درهمی یا سببی
 و یا لیموئی داده بود آن هدیه را هنگامی که داده بود در دیوان
 می نوشتند و چون وی را آسیبی می رسید پادشاه را از آن آگاه
 می کردند و پادشاه را بود که وی را اگر از سواران (اساوره) یا
 برآوردگان وی بود دست گیرد . اگر پادشاه را آگاه می کردند
 که وی را در دیوان تیری یا درهمی یا لیموئی و یا سیب پادشاه
 فرمان می داد که آن لیمو را بردارند و از دینارهای پیوسته یا کنند
 و بوی فرستند ولی خداوند سبب رامتد خداوند لیمو عظامی دادند .
 اما خداوند تیر از خزانه تیری برمی آوردند که نام او بر آن بود
 در برابر آن وی را از جامهای پادشاه و تن پوش او می دادند
 و اگر کسی درنوروز و مهرگان هدیه ای بزرگ یا کوچک و بسیار
 یا کم می داد و چون او را آسیبی می رسید و از سوی پادشاه وی
 را صلتی فراهم نمی شد او را بود که بدیوان شود و خویش را
 یاد آورد تا در برگزاردن آئین کوتاهی نرفته باشد و اگر کسی
 از خدمت گزاران پادشاه این آئین را دانسته ترک می کرد سنت پادشاه
 بود که تاشش ماه توشه وی را نهد.

اردشیر بن بابک و بهرام گور و انوشیروان فرمان می دادند که هر چه در خزانه های ایشان از جامه بود در نوروز و مهرگان بپیررن می آوردند و آن همه را بر خدمت گزاران پادشاه و خاصان او پراکنده می کردند و پس از آن بر مردم دیگر، هر يك بفرخور مرتبه خویش و ایشان می گفتند که پادشاه از جامه زمستان در تابستان و از جامه تابستان در زمستان بی نیازست و از خوی پادشاه نیست که جامه خود را در خزائن خویش پنهان کند و مردم هم چنان کردند و در روز مهرگان خروشی و ملحم می پوشیدند و هم چنانکه گذشت جامه تابستان را پراکنده می کردند و چون روز نوروز می رسید جامه سبک می پوشیدند و هر چه جامه زمستان بود می خواستند و می پراکندهند. در میان خراجهای که مردم ایران در زمان ساسانیان می پرداختند گذشته از خراجهای سالیانه و منظم هدایائی معمول بود که مردم ایران پرداخت آن خو گرفته بودند و آن را «آئین» می نامیدند و از آن جمله بود پیشکش هائی که می بایست در جشن نوروز و مهرگان پردازند (۱) دیگر از مراسم نوروز آن بود که پادشاهان ساسانی سالی دو مرتبه بار عام می دادند یکی در نوروز و دیگر در مهرگان و همه کس را بدان راه بود، چند روز پیش از جشن منادی آگاهی می داد که بار داده خواهد شد و در آن روز موعود منادی در بازار گاه می ایستاد و چنین می گفت: «اگر امروز کسی کسان را باز دارد که بنزدیک شاه روند پادشاه نتواند خون وی را ضمان کند» پس از آن پادشاه بر مردم آشکار می شد و هر کس دادی داشت نزد او می برد و اگر کسی را از شخص پادشاه دادخواهی بود از تخت فرود می آمد و زانو میزد و آن شکایت نامه بدست مؤبد مؤبدان میداد و از خواستار میشد که بانصاف داد دهد و اگر آن رای پادشاه را مساعد نمی بود

میبايست خود چبران آن بیداد کند و اگر آن شکایت را بنیانی نبود دادخواه را سزای بیحرمتی پادشاه میدادند. از آن پس پادشاه بتخت خویش باز میگشت و دوباره تاج بر سر می نهاد و بزرگان دربار خویش را میفرمود که از وی پیروی کنند و کسانی را که بریشان ستم روا داشته اند داد دهند. این آئین در زمان یزدگرد اول برچیده شد (۱).

ظاهراً برای ایام نوروز آهنگ های موسیقی مخصوص بوده است زیرا در میان نامهایی که از الحان موسیقی ایرانیان در زمان ساسانیان به ما رسیده است پنج نام است که ظاهراً نامهای آهنگهایی بوده است که در ایام نوروز مینواخته اند بدین قرار: «باد نوروز» و «نوروز بزرگ» و «نوروز کیتباد» و «نوروز مزدک» و «نوروز خارا».

در باب انتساب نوروز بجمشید استاد بزرگ فردوسی طوسی را در شهنامه اشعار است که خیرالختام این سطور قرار میدهم:

۳۳۳

در پادشاهی جمشید گوید:

چون آن کارهای وی آمد بجای	ز جای مهمی بر تر آورد پای
بفر کیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی	ز هامون بگردون بر افراشتی
چو خورشید تا بان میان هوا	نشسته بر و شاه فرمان روا
جهان انجمن شد بر تخت اوی	از آن بر شده فرء بخت اوی
بجمشید بر گوهر افشانند	مران روز را روز نو خواندند
سر سال نو هر مز و فرودین	بر اسود از رنج تن دل ز کین
بنوروز نو شاه گیتی فروز	بر آن تخت بنشست فیروز روز
بزرگان بشادی بی آراستند	می ورود و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار

سعید نفیسی